

جنگل خود را بجانب کوه سواک و درین اثناء رسید که بهادر خان جوئیور رفته والد خود را خلاص کرده و اشرافان گرفته غنیمت آن وارو که بر سر اردوی نظر اثر دست بردی نماید حضرت خلیفۃ الھی از استماع این خبر بزرگ تعاقب خان زمان نموده بجانب جوئیور حادوت فرموده و محیی که تعاقب خان زمان رفته بود بازگشته تا بهی مطهر پستند میکنند و بهادر خان خبر مراجعت اعلام نظرت انجام شنیده روی فرار بگذر زین آورده از تاب گنگ صورت نمود و در راه حیب انسال چون ظاهر برگه نظام آباد محل نزول اجلالی گردید مجلس وزن آنحضرت که هر سال منعقد میشد صورت یافت کیفیت این مجلس عالی برین پنج است که بندگان حضرت هر ساله در روز ولادت با سعادت در سالی دو بار موافق تاریخ شمسی قمری بحضور ارکان دولت و اعیان مملکت بطلا و نقره و ذکر کائنات خود را می بخند و تمام آن موازی با برابر با فقر و احتیاج اتفاق می فرمایند بندگان حضرت چون از نظام آباد کوچ فرموده جوئیور را غیرت افرای بهشت گردانیدند و فرمودند که جهت محل عالی جای مرغوب انتخاب نموده پناهی عالی اساس بنهند و امراتیر و امور استعداد خود منازل جا با بسازند قاریافت که مادام علی خان و برادرش اثری در عالم باشد بلده جوئیور پناهی سلطنت نمود و افواج قاهره تعاقب ایشان تعیین یابد که تا سرزمین کردار بدامن روزگار ایشان بهنت در این شنید علی قلیخان که بدامن کوه سواک گرنجیه بود از استماع این خبر خود را بکنام آب گنگ رسانند و مرزا میرکی رضوی را که محل اقامت او بود بدرگاه فرستاده بنما سخنانان پیغام کرده و خراستان توام در جهان پناهی نیست به سر را بجز این در حوالا کبابی است و او با اتفاق والد خان زمان بخدمت خانمانان رفته پیغام خان زمان در ساینده خانمانان با اتفاق میر عبداللطیف و ملا عبدالشکر مخدوم الملک که شیخ الاسلام هند بود شیخ عبدالبنی صدر در مقام شجاعت ایشان ایستاده و گریاره در خواست گنابان خان زمان نموده و حضرت از روی شفقت جلی قلم عنویر جوئیور تمام او کشیدند و بر زبان الهام بیان اشارت باین سنی فرمودند که محرم بدین دقیقه بدانند که دمیدم به ما را چه لذتست ز حقو گنابان بکار پیوسته از تکاب جرائم گنابان و ایم نیز دما گنه آرد با اعتذار و گنابان ایشان بعفو مقرون گشته حکم عالی بعد پیوست که خواجه جهان و میر مرتضی شرفی و مخدوم الملک نزد خان زمان رفته و او را توبه داده فرود عنو بگوش اور ساینده چون اینجماعت قریب بارود خان زمان رسیدند خان زمان با استقبال برآمده با احترام تمام ایشان را بنبرل خود برد و چند گاه نگاه داشته بلوارم تعظیم و تکریم قیام نموده توبه و سوگند نوعی که حکم بود یاد کرده اخره را و داع نمود وقتی که مخالفان از افعال ناشایسته خود توبه نموده سر بر خط فرمانبرواری نهادند رایات عالی از جوئیور در اوائل سال یازدهم مطابق سنه سال ثلث سبعین و تسعته مراجعت نموده متوجه دار الخلافت شد و ذکر وقایع سال یازدهم الھی از ابتدای این سال روز و شبانه بستم شعبان سنه ثلاث و سبعین و تسعته بود بندگان حضرت در اوائل این سال بدر الخلافت اگره رسیده در روز جمعه بیستم رمضان سنه مذکور آن بلده طیبه را غیرت افرای خلد برین گردانیدند و چند روز بلوایا

تاریخ

میش پرواخته شکوهین که عمارت عالی آنجا بنا نهاده بودند شریف برود در آنجا مشغول چوگان بازی برستلانات  
دیگر غالب آمد و اکثر اوقات صرف آن میفرمودند و اربس کزیت این مشغول بر طبع اشرف غالب آمده بود و شبها  
تا ریک گوی آتشین را ترتیب داده سرگرم این بازی میبودند و از شدت بازی که هنگام زدن چوگان از آن گوی بدست  
روشنی پیدا میشد که آن گوی محسوس می گشت و اختراع خاص آن حضرت بوده و گاه بودی که گوی در هوا می پرید و یکی  
از حریفان آن گوی را از هوا گرفته از میان جایگاه میگذاشت و این گذاشتن بجای حال محسوب میشد و گاه چنین  
باتفاق می افتاد که حریفان دیگر بدافعیت پیش آمده نمی گذاشتند که این شخص از جایگاه بگذرد و طرفین در هم اوخته  
کار بتلاش و کشتی میکشند و تماشای غریب میدادند درین ایام محمد یوسف خان بن اعظم خان آنکه کوکلتاس مشهور  
بود و در قرب منزلت از تمام نزدیکان امتیاز تمام داشت و سخاوت و شجاعت موصوف بود و در غنفلان شبها  
بواسطه شرب مدام میگذشت پیشین باغ رنگین دختی زرتست بود که ماند از قفای تبرزن درست بود بندگان حضرت بنام  
مخرون کشته مجلس آنش او را بقدم خود آراسته تمام امر او خوانین بخلعتهای فاخره نوازش فرمودند و کزیت  
مدی قاسم خان بکره و کزیتن آصف خان بجانب خانزمان درین ایام که خاطر اشرف را از سر انجام مهات  
علی قلینان خانزمان و باغیان فراغ تمام حاصل کرده کشت مدی قاسم خان را که از امرای قدیم ایندو و مان  
بود و داری سه چهار هزار کس بولایت کزیتن فرمودند که مهات بولایت پرداخته آصف خان را نیز بدست آورد  
آصف خان پیش از آنکه مدی قاسم خان آنجا رسید قلعه حوراکره را گذاشته خود را بجهنگلما کشید و عرض داشت  
مشتمل بر عجز و ندامت بدرگاه فرستاده کزیتن حج طلبید مدی قاسم خان بولایت کرده در آمده تمامی آنخدود را  
در ضبط در آورده سردر تعاقب آصف خان نهاد و آصف خان خطا بنحانزمان نوشته اراده رفتن پیش او کرد و  
او مرعیات نوشته آصف خانرا پیش خود طلب داشت آصف خان فریب نخورده باتفاق برادر خود وزیرخان  
نزد خانزمان بچونپور آمد و در مجلس اول تکبر خانزمان را معانته نمود از آمدن پشیمان گشت بیت بس گزیند از بلا  
سوی بلاه بس چند از مار سوی از و با به و مدی قاسم خان از تعاقب او مایوس گشته بولایت کرده معاودت  
نموده و مردمی را که بگویم او تعیین یافته بودند کزیتن نموده بدرگاه فرستاد خانزمان آصف خانرا باتفاق  
بها در خان بداعیه لشکر بعضی لاییت که با فغانان داشت فرستاده وزیر خانرا پیش خود نگاه داشت و کسانرا  
گماشت که وزیر خانرا بنظر محافظت نمایند وزیر خان کس نزد آصف خان فرستاد که من فلان وقت  
از اینجا فرار خواهم نمود تو نیز بهر نوسه که دانی خود را از بها در خان جدا ساز آصف خان در شبی از  
شبها اموال و اسباب خود را آنجا گذاشته از بها در خان جدا شده راه گره مانک پور پیش گرفته در شب  
سی کرده یلعنار که در بها در خان از عقب او رانده در میان چونپور و مانک پور با رسید جنگ صعب

روی داده عاقبت شکست بر آصف خان افتاد گرفتار شد تنها در خان او را برابر بلا سے چو کند سے  
 فیصل انداختہ روان شدہ بود کہ وزیر خان از خان زمان جدا شدہ ہو و خود را رسائی درین حال مهم  
 بمسافر خان چون در خود مقاومت جنگ وزیر خان بدیدند مو و تا آصف خان در چو کند سے  
 بقتل رسانید و شمشیر با حوالہ آصف خان نموده سرانگشت او را جدا ساختند و برین اوز خمی رسید وزیر خان  
 سعادت نموده برادر را از گشتن خلاص کرد و هر دو برادر خود را بکبره رسانیدند و بہادر خان حصول مقصود  
 بازگشت وزیر خان متوجہ درگاہ شد در نواحی لاہور و در ایامی کہ حضرت خلیفہ الہی تعالیٰ تعاقب مرزا محمد حکیم رفت  
 لشکر غلام شہنشاہ داشتند چنانچہ بچل خود مذکور میشود بوسیلہ مظفر خان شہرت زمین پوس در یافتہ گناہ  
 و برادر او بفقو مقرون گشتہ فرمان عنایت و ہمتالت بنام آصف خان صادر شد ذکر آمدن مرزا سلیمان  
 بر سر کابل مرتبہ چہارم در اوراق سابق ثبت یافت کہ چون مرزا سلیمان قصد کابل نمود و افواج تہاہرہ  
 بلوک مرزا محمد حکیم تعین یافتہ روی اقتدار کابل آوردند و مرزا سلیمان تاب نیار و بہ بدخشان سعادت  
 نمود و امرای عظام ہر یک بخصت مرزا محمد حکیم ہندوستان آمدند مرزا سلیمان چون از سعادت امر اخبر یافت  
 بالشکیامی بدخشان بجا کردہ باتفاق منکوہ خود خرم بیگ روی تسخیر کابل آورد مرزا محمد حکیم قلعہ کابل را بمصوم کو کہ  
 محل اجتماع او بود بغیر شجاعت اوصاف داشت گذاشتہ خوب اتفاق خواجہ حسن نقشبندی لشکر درہ و خور بند بر رفت  
 و مرزا سلیمان بکابل آمدہ محاصرہ کرد چون دانست کہ دست تسخیر او بکابل نمیرسد تدبیر نگینہ خرم بیگ منکوہ خود را بجد و  
 خور بند فرستاد تا انظار اطلاق اتحاد بمزرا نمودہ مرزا را در دام فریب در آورده زمانہ مضمون این مقال بزبان  
 حال در شان مرزا سلیمان ادا سے نمودہ حسابے کہ با خود پیرداختہ بہ چنین نیست باز سے غلط باقی  
 عمان بارکش زین تمناسے خام کہ سیرغ را کس نیار و بدام بہ بموجب این فتیہ را دو بیگ مرزا سلیمان  
 برگرد کابل گذاشتہ خود بجانب خور بند روان شد و کسان نزد مرزا محمد حکیم فرستادہ پیغام کرد کہ شمار از جان  
 عزیز تو و بچاسے فرزند میم نام تجویض درین وقت کہ نسبت فرزند می بہ نسبت وصلت موکہ و مستحکم  
 گشتہ میخواہم کہ ہدیہ گیر اساس اتحاد و ہمبستی را بچود و مواثیق موکہ سازیم و مقصود از آمدن ما در مرتبہ ہمین  
 مرزا از استماع این کلمات از راہ رفتہ ملاقات خرم بیگ را در تہاباغ کہ از آنجا تا کابل دہ کردہ راہ است  
 بخود تہاراد و کسان را بیشتر نزد خرم بیگ فرستاد تا از و عہد گرفت تسلی خود نموده بیایند و خرم بیگ  
 در ملاقات مرزا انظار رغبت و شوق نمودہ سوگند آن غلط یا کرد کہ مرزا در دستام عذر و مکر نیستہ بلکہ بہ  
 استحکام اساس محبت و یگانگی است کسان مرزا سخنان او را شنیدہ رخصت معاودت یافتند  
 و ہنوز در رفتہ بودند کہ آن ناقص عقل کسان را بتجلیل نزد مرزا سلیمان فرستاد کہ فردا مرزا حکیم

تہ اباغ بلاقات خواهد آمد مصلحت آنست کہ جماعت خود را آنجا رسانیدہ در کمین فرصت ششم  
 مرزا سلیمان محمد قلع شقانی را کہ از امرای معتبر او بود و بشجاعت مشہور بود ہزار کس بمحافظت فخر  
 خود کہ در آن اردو داشت در نواحی کابل گذاشتہ با بقیہ سپاہ درست یلغار کردہ خود را بجواسی  
 تہ اباغ رسانیدہ در کمین فرصت ایستاد و کسان مرزا کہ از پیش خرم بیگ گشتہ مضمون  
 نمود و مواثیق را خاطر ایشان مرزا کردہ بودند و سختی مرزا بلاقات آن عورت ترغیب نمودند  
 و خواجہ حسن نقشبندی نیز درین باب کوشش نمود مگر باقی قاتل کہ او فرستادن مرزا رضی  
 بنوہ می گفت کہ این عورت در مقام خداع و کمرست اما چون مرزا ملاقات خرم بیگ را قرار دادہ بود و منع  
 باقی قاتل ممنوع شدہ با چندے از ستمدان خود بجانب قراغ روان شد چون بوعده کابل  
 رسید چندے از لشکریان مرزا سلیمان کہ در شب از ایشان جدا شدہ بودند بمردم مرزا رسیدہ حقیقت  
 آمدن مرزا سلیمان را با لشکر انبوہ و ایستادن او در کنگاہ خاطر نشان نمودند مرزا را بمجرور رسیدن این خبر  
 معاودت نمود مرزا سلیمان کہ بہ معاودت مرزا محمد حکیم خبر یافت سرور تعاقب او نہ سادہ در کوتل سنجدر  
 بعضی از مردم مرزا رسیدہ دستگیر ساخت و اسباب و اشیاء مرزا کہ در عقب ماندہ بود ہمدار تاراج  
 کردہ در کوتل سنجدرہ توقفت کرد و مرزا محمد حکیم باتفاق باقی قاتل بغورین آمد و از آنجا بحال آباد  
 و از جلال آباد بکنار نیلاب رسیدہ از آب گذشتہ و عرضداشت نوشت مصوب ایلیان بدرگاہ فرستاد  
 وقتیکہ بکمرین محل استقرار موکب نظر بود ایلیان مرزا محمد حکیم بعبتہ بوسی سرفراز آمدہ عرضداشت مرزا  
 را کہ شملہ پریشانی احوال او بود گذرانیدند و پیش از وصول عرضداشت خبر فرات کابل بمساح  
 علیہ رسیدہ بود و حضرت فریدون را کہ حال مرزا و ملازم در گاہ معلی بود بہت امداد و اصلاح  
 ہمت مرزا تعین فرمودہ بودند ورنہ لاکہ عرضداشت مرزا رسید مبالغی با استعدہ ہندوستان  
 واسپ وزین مصوب خوشخبر خان کہ از یسا ولان نظیر بود بہت مرزا فرستادہ فرمان نوشتند کہ اگر  
 احتیاج بکوک باشد امر اسے پنجاب را ببرد خواہم فرستاد چون خوشخبر خان نزدیک بار دوی  
 مرزا رسید مرزا باستقبال فرمان شتافتہ اطوار اطلاع بندگی نمود و بعد از رسیدن خوشخبر خان فریدون  
 در مقام اغواسے مرزا شدہ دستخیز ولایت لاہور در نظر آسان نمود و بعد از آنکہ فریبت مخالفت تقسیم  
 مرزا را بران داشت کہ خوشخبر خان را بکیر و مرزا اگر چه ترہات او از جارفتہ بود اما بواسطہ مروتی کہ داشت  
 بگرفتند خوشخبر خان را معنی نشدہ اورا بطریقہ خفیہ نزد خود طلبیدہ خصمت داد و سلطان علی نام نویسنده کہ  
 از درگاہ گریختہ حسن خان مرزا و شہاب الدین احمد خان کہ در کابل میبود و در تحریک ماوہ مخالفت و فساد

با فریدون ہمدستان شدند و مرزا با خواہے ایشان عنان غما و شب بے یگانگی لاہور تاختہ چون بچو کے  
 بہر رسید دست نہیب و تاراج کشادہ امر اسے پنجاب مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین محمد خان شہر نغان  
 از شنیدن این خبر ہم در لاہور جمع شدہ بلوازم قلعہ دار سے پروا تاختہ عرضداشت مشاہیر نے و عصیان مرزا محمد  
 حکیم بدرگاہ فرستادند و مرزا محمد حکیم بکوچ متواتر بلاہور رسیدہ و باغ مدد سے قاسم خان کہ بر ظاہر آن شہر  
 واقع است نزول کرد و چند مرتبہ صفہا را ترتیب دادہ و پیاسے حصار آرد امر اسے پنجاب بضرپ توب و  
 قنک نگذاشتند کہ کاری سازد و عاقبت چون نہضت اعلام نصرت انجام بجانب پنجاب شنید تباب  
 توقف نیاوردہ راہ گزیر پیش گرفت سے تے را کہ توانے از جاسے بروہ پیر خاش او پے نباید شہر  
 بہیلوے شیر الکی دست کش چ کہ وارے بشیر لگنے دست خوش و ذکر نہضت رایات  
**ظفر سادات بجانب لاہور** چون خبر مخالفت مرزا محمد حکیم بمسماع علیہ رسیدہ امارت قہر و  
 غضب بر خسار فرخندہ آثار آنحضرت ظاہر شد با حضرات شکر با فرمان شد و منعم خان خانخاناں بجز است  
 دار الخلافت اگرہ و مظفر خان را بہات دیوانے آنجا گذاشتہ بتاریخ سوم جماد الاول سنہ اربع و سبعین  
 و تسماۃ نہضت فرمودند مدت وہ روزید بلے رسیدہ زیارت اولیاسے کہ در ان بقعہ آسودہ اند پر دست  
 فقر و مساکین را بتفقدات بادشاہانہ نوازش نمودند و از آنجا کوچ بکوچ چون ببلدہ سر بہت رسیدند از مشاہد  
 رونق بازار ہائے شہر خوشدل گشتہ حافظ رختہ را کہ شہدار آنجا بود تخمینہا فرمود کہ کار وارے آنجا را  
 بہمدہ او گردانیدند و چون آب ستلہ مورور رایات اعلیٰ گردید خبر فرار مرزا محمد حکیم رسید و از آنجا بچو شام  
 نام متوجہ لاہور گشتہ چون بچو لے شہر رسیدند امر اسے عظام کہ آثار دو تخواہے و حانسیارے ازیشان نظر  
 بود با استقبال شتافتہ بنوازش بادشاہانہ فر فرار گشتند و در ماہ جب سال مذکورہ و سلطنت لاہور محل نزول گشتہ  
 منازل ہمد قاسم خان کہ در درون قلعہ واقع است مستقر خلافت گردید و قطب الدین محمد خان و کمال خان ککھر  
 بموجب حکم جہان مطاع سرور نقاب مرزا ہنادہ از پر گنہ بہرہ گذشتند چون معلوم نمودند کہ مرزا از آب نیلاب گذشتہ  
 روی معاودت بدرگاہ آوردند و مرزا محمد حکیم چون خبر مراجعت مرزا سلیمان بجانب بدخشان شنید خود را تعجیل بکابل  
 رسانید و اوراق پیش مرقوم گشت کہ مرزا سلیمان اردوی خود را کہ دختران او نیز در ان اردو بود دیگر و کابل گذاشتہ خود جریہ  
 بقصد گرفتن مرزا محمد حکیم نزدیک بقرا باغ آمدہ محمد معصوم کو کہ مرزا محمد حکیم اورا در کابل گذاشتہ بود روز دیگر جہی را بر سر اردو  
 مرزا سلیمان فرستاد کہ محمد قلی شغاسے را کہ در اردو بود شکست دادند محمد قلی تمام اسباب و اشیا را بتاراج  
 دادہ خود را بہار دیوار باغ کہ در ان نواسے بود رسانیدہ دختران مرزا سلیمان را در ان باغ در آوردند و محسن  
 گردید کابلیان محمد قلی را در محاصرہ چیدہ خواستند کہ اورا مع دختران مرزا دستگیر کنند معصوم کو کہ دستگیر کرد

و جوان

و خیران مرزا سلیمان را خلافت ادب دانستہ مردم خود را واپس طلبید و مرزا سلیمان از قراباغ پی نیل مقصود برگشتہ  
 چون بکنار کابل رسید با آن قلعہ را بمحاصرہ گرفت و معصوم کہ دلیر و جیر گشتہ بود ہر روز فوجی را بیرون فرستاد کاریز  
 بدخشان تنگ ساخت درین اثنا سوار و آورده کار بجای رسید کہ مرزا سلیمان بصلح راضی شد و معصوم چون بر شاکہ  
 لشکر مرزا سلیمان معلوم کرد در مقام پر خاش آمدہ بصلح راضی نمیشد آخر مرزا سلیمان قاضی خان بدخشی را کہ استاد  
 معصوم بود نزد او فرستادہ قرار داد کہ اندک پیشکش کنی الجلا دست آویز تو اند بود و مرزا سلیمان فرستد باین  
 رنگ مصالحہ قرار یافت مرزا سلیمان مرتبہ اول حرم خود را بدخشان روان کرد و خود نیز تعاقب او را ہی شد  
 القصد وقتی کہ دار السلطنت لاہور محل نزول اجلال گردید زمینداران اطراف طوق اطاعت و گردن انداختہ  
 اکثر اشرف خاکبوس ہر فرزند گشتند و جمعی کہ سعادت ملازمت دانستند دریافت ایلچیان با پیشکش و ہدایا فرستادہ  
 اظہار بندگی نمودند آنگاہ محمد باقی ترخان بن مرزا عیسی کہ حاکم ولایت سندھ بود ایلچیان بدرگاہ فرستادہ عرضداشت  
 نمود کہ پیر کیند کہ در زمرہ بندہ ہای درگاہ انتظام داشت از عالم رفته و من بندہ نیز قدم صدق بر جاوہ اخلاص استوار  
 داشتہ خود را در زمرہ غلامان درگاہ می شمارم درینو لا سلطان محمد والی قلعہ بکر مجاونت قریب باش کہ در قندہاری باشد  
 اطراف ولایت بندہ را فرامحت پیرساند از الطاف بادشاہی توقع اندازم کہ فرامحت ادازین ولایت دور شو چون  
 عرضداشت محمد باقی بموقف عرض رسید فرمان بنام سلطان محمود غرا صداری یافت کہ من بعد قدم از حد خود برد  
 نہادہ بحد ولایت باقی محمد فرامحت برساند و ہمدین ایام استقامت لاہور عرضداشت ششم خان خانان دارالخلافت  
 اگر رسید کہ پسران محمد سلطان مرزا النعم میرزا کہ ابراہیم حسین و میرزا محمد حسین و شاہ مرزا باشند و در سر کار سنبل جاگیر  
 داشتند در ان فوجی دست تعدی کشادہ لوای مخالفت برافراختہ اند چون بندہ قصد شنیدہ ایشان تا بدلی رفت  
 مطلع شدہ بجانب مند و بدر فرستند و این محمد سلطان مرزا پسر سلطان ابن مالقر ابن منصور بن مالقر ابن عمر شیخ بن  
 امیر تیمور صاحب قرآن ست و ماورا و دختر سلطان حسین مرزا بودہ بعد وفات سلطان حسین مغفور بخدمت حضرت  
 جنت آشیانی محمد ہایون بادشاہ نیز در ایام جہانبانی خود در مقام رعایت او شدند و پسران ادیکی النعم مرزا  
 و دیگر شاہ مرزا در خدمت آنحضرت بودہ چند مرتبہ از ایشان آثار نفی و خروج بطور انجامید و ہر مرتبہ بخصیان  
 ایشان بخوا قرآن یافت تا آنکہ انعم مرزا در تاخت ہزارہ کشتہ شد و از رود و پسران یکی سلطان محمد مرزا و دیگر  
 اسکندر مرزا و آنحضرت در مقام رعایت ایشان آمدہ و اسکندر مرزا انعم مرزا و سلطان محمد مرزا شاہ مرزا خطا  
 کردند چون نوبت فرمان وہی بحضرت خلیفہ الہی رسید محمد سلطان مرزا کہ عمر بود از خدمت معاف داشتہ برگشتہ  
 اعظم پور از سر کار سنبل در وجہ مدد معاش او مقرر فرمودند و در ایام پیری چند پیری حاصل شد ابراہیم حسین مرزا  
 و محمد حسین مرزا و مامل حسین مرزا آنحضرت ہر واحد ایشان را بجا گیر ہای لائق سرفراز ساختہ بر سبب امرانی

رسانیدند هر وقت در رکاب ظفر استسباب حاضر بوده بلوازم جو دیت قیام نمودند چون حضرت خلیفه الهی پورس  
 جو پور سادوت فرمودند ایشان بجایگرمای خود رفته در حدود سنبل میبودند و یونان که علام ظفر انجام حبت دفع فساد  
 مرزا محمد کلیم بجانب لاهور در حرکت آمد انج مرزا و شاه مرزا با اتفاق اعام خود ابراهیم حسین مرزا و محمد حسین مرزا در معلم  
 نفی شد بعضی پرگنات فرامت رسانیدند چون جایگرمای در آن نواحی اتفاق کرده بر سر ایشان رفتند روی  
 فرار بجانب مالوه نهادند چنانچه تمام این قصه عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و ذکر وقایع سال دوازدهم  
 الهی ابتدای این سال روز سه شنبه دوم رمضان سنه اربع و تسعمائة بود و در او اکل این سال که ایام نوروز بود  
 داعیه شکار قمر غه از خاطر خطیر سرزده حکم جهانمطاع بصدور پیوست که امرار عظام از اطراف لاهور مقدار چهل کوه راه  
 از هر طرف قمر غه ساخته و خوش را رانده در صحرای کوچ کرد و بی بود قست جمع آرد امرار عظام بموجب حکم بصاحب هتای  
 به میر محمد خان آنکه موزی پانزده هزار جاندار از رهوار و نیلکا و دشخال و روباه و غیره را در آن صحرا صید گاه گرد آوردند  
 و در وسط آن صید گاه که وسعت آن از هر طرف پنج کوه بود قصر بادشاهی که در یورشها همراهی باشد نصب نمودند و هر  
 حضرت خلیفه الهی بر سمند دولت سوار شده شکار میفرمودند و امرار کبار و خوانین عالی مقدار روز بروز مورچه لهما  
 پیش برده داتره راتنگ ترمی ساختند چون چند روز برین منوال گذشت بندگان حضرت پر توالتفات بحالی  
 نزدیکان انداخته ایشان را نیز بخصت شکار سر فرار گردانیدند بعد از آن خصت تمام فرمودند چنانچه هیچ کس  
 از سپاهی در خانه نماند که باقسام صید بهره در نگشت و بعد از فراغ شکار عنان غریمت جانب متناهی چون بلنای  
 دریا کلاهور رسیدند همچنان سواره اسپان در آب انداخته شنای نمودند و از بندهای درگاه که خود  
 بیعت آنحضرت در دریا انداخته بودند خوش خبر خان لیا دل و نور محمد پسر شیر محمد قور در غرق گشتند و در ایام  
 شکار هدیه گیری که از لیا دلان نظر بزمید قریب اختصاص داشت ارتکاب شرب خمر نموده یکی از ملازمان استغاثه  
 نمود حضرت بقلیج خان فرمودند که او را گردن زدند قلیج خان بنوعی شمشیر گردن او زد که شمشیر شکست و گردن او  
 آسبی بر سید از مشاهده انجمال از سر خون او گرفته حکم بشیر فرمودند و بعد از این ایام که مظفر خان در آگره جهت عهده  
 دیوانی مانده بود با وزیر خان آصف خان بدرگاه ملکی آمده شکار قمر غه ملازمست نمودند پذیر مو تلف تاریخ که حسب  
 در آگره بخدمات بادشاهی مانده بود بمرافقت مظفر خان درین سفر بود و حسن نیز همراه پدرم بود و القصد حضرت  
 خلیفه الهی از گنابان آصف خان وزیر خان گذشته وزیر خان را کور نش دادند و حکم شد که آصف خان  
 با اتفاق جنون خان قاقشال در کره و مانپور بوده مخالفت آنحد و نمایند و بعد از این ایام خبر رسید علی قلی خان  
 و بهار و سکندر نقض عهد کرده و دیگر باره نفی و زبیدند و حضرت با شملع انجیر مرزا میرک رضوی را که وکیل  
 آنها بود بخان باقی خان سپردند و همات ولایت پنجاب را بعهده میر محمد خان و سایر آنکه کرده و دوازدهم رمضان

سنه اربع و سبعین و تسعاً و بیجا نب اگر توجہ فرمودند چون در ایات عالیات بقصبة تمانیر رسید جمعی از جوگیان و سناسیان بر کنار حوضی که آنرا کرکیت و خسوف جهت غسل باین حوض می آیند و مجمع عظیم میشود و از طلا و نقره و جوهر و زر و پارچه پریشان میدهند و بعضی در آن آب می اندازند و جوگیان و سناسیان نیز از آن خیرات بهره مند میشوند اجتماع داشتند بسبب نزاع کل این دو فرقه با هم داشتند و تعیین با استغاثه آمده رخصت قتال طلبیدند طائفه سناسی اردو بیست نفر زیاد و از سیصد کم بودند و جوگیان که خرقة پوش میباشند از پانصد نفر بیشتر بودند چون طرفین بمقابل ایستادند حسب حکم چندی از سپاهیان نیز خاکستر بر خود مالیده بکوک سناسیان که قلیل بودند رفتند و از طرفین جنگ عظیم هم پوست و جمعی کشته شدند و خاطر اشرف را از تماشای عظیم این حال انبساط عظیم روی نمود و در آخر جوگیان شکست یافتند و سناسیان غالب آمدند چون دارالملک ملی مخیم سر اوقات جلال شد فرامیرک رضوی را که بجای باقی خان سپرده بودند از حبس گریخت و خان باقی خان بتعاقب آورفته چون او را نیافت از ترس سیاست باز قاتل خان حاکم دهلی معروض داشت که محمد امین دیوانه که از لاهور گریخته بود در پرگنه بهوجپور بخانه شهاب خان کمان رفته چند روز در خانه او بود و اسپ و خرچی از امداد یافته نزد مخالفان رفت از شنیدن این حکایات آثار غضب از جبین حسین آنحضرت ظاهر گشت شاه فخرالدین مشهدی را حکم شد تا شهاب خان را حاضر سازد روزی که موصوع بلول محل نصب ریاست گردید شاه فخرالدین شهاب خان را بموقف سیاست حاضر ساخت و در همان منزل تهنیت رسید چون ریایات جهانگشاد را در آگره نزول واقع شد بعضی رسید که حانزبان شیرکر را که در چهار کوهی قنوج است محاصره داده مرزا یوسف خان تحصیل گشته حضرت خلیفه الهی فزوده روز در آگره بوده خانانان را بجا است دارالخلافت آگره گذاشته بتاریخ سه شنبه بیست و سوم شوال سنه اربع و سبعین و تسعاً و بیجا نب جوپور متوجه گشتند چون پرگنه سائیه رسیدند علی قلیخان از کرد شیرکر برخاسته بجانب مانگ پور که برادرش بهادر خان آنجا بود گریخت و چون ظاهر بهوجپور محسوس که با یون گشت محمد قلی خان بر لاس مظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداع خان و پسر عبدالمطلب خان و حسن خان و عادل و محمد و خواجہ غیاث الدین علی بخشی و دیگر جوانان مردانه قریب شش هزار سوار جرار بر سر اسکندر که او در بود تعیین شدند و خود بنفس نفیس متوجه کره و مانگ پور گشته پیر گنہ رای بریلی رسیدند خبر رسید علی قلیخان و بهادران آب جوپور نموده قصد آن دارند که بجانب کالپی روند حکم شد که اردوی معلی همراهی خواجہ جهان بقلعه کره رود و خود تمجیل همه تمام تر کنیا گذر مانگ پور رسیده بر قیل سواران آب جوپور فرمودند در وقت زیاد از او پانزده کس همراه آنحضرت نبودند مجنون خان و آصف خان که در پیش بودند ساعت بساعت خبر مخالفان میرسانیدند اتفاقاً علی قلیخان و بهادر خان در انشب تمام شب بصحبت شراب و پاتریازی مشغول بوده بغفلت گذرانیدند بودند مقدمات جنگ و جدال را بر دلیری مجنون خان حمل نموده آمدن آنحضرت را با ورنیگر و ندای آنحضرت



روز دوشنبه غره و کج سینه مذکور استعد قتال شده فوج غول را بوجود اشرف خود آراستند و بر افکار آصف خان  
 و سایر کپها و در جوار افکار مجنون خان و دیگر امرا قرار گرفتند حضرت درین روز بر قتل علی حسنی تمام سوار شده  
 مرزا کوکلب با عظم خان در چوکنده می آن فیل نشاندند سرسبابت او را از چرخ گندایندند و مخالفان آمدن آن حضرت را  
 یقین دانستند دل بر مرگ نهادند و صفوف را ترتیب داده جمعی از دلیران لشکر خود را روی بر روی هر اول حضور فرستادند  
 و بابا قاتل که سردار اوچی بود آنجا حمت را از جانب برداشته با صفت علی قلیخان دو انید و درین محل لاسپ یکی اند  
 که نیکان بر لاسپ علی قلیخان خورده و ستار از سرش بیفتاد و بهادر خان از مشاهدۀ این حال گمگن تهور در حرکت  
 آمده حمله روانه بر جاعت اوچی آورد و بابا خان که سردار اوچی بود در نخته بصفت مجنون خان پیوست بهادر خان  
 از عقب رسیده در میان این دو فوج در آمده ترودات مروانه نمود درین اثنا تیرے بر لاسپ رسید و چرخ  
 شد و بهادر خان از لاسپ بزمین آمده گرفتار گشت بیت کلید ظفر چون بنای شد بدست و باز در فرسخ  
 نتوان شکست و چون معرکه قتال گرم شد حضرت از فیل فرود آمده بر لاسپ سوار شدند و فرمودند تا فیلان را  
 بر صفت علی قلیخان دو انیدند و بکل فیلان بزمین خم فلکند و زلزله در عرصه عالم فلکند و زنان همه زندان  
 که بلا سنج بود و روی زمین عرصه شطرنج بود و اتفاقاً فیلان همراهند نام چون نزدیک بصفت مخالفان رسید ایشان  
 نیز فیل او دریا نام را برابر بر سر اند و انیدند و سرانند آنچنان کله بر فیل زد که در میدان افتاد و درین وقت  
 تیرے بعلی قلیخان رسیده در مقام بر آوردن آن تیر بود که تیر دیگر سپیش خورد و لاسپ چراغ با شد و علی قلیخان  
 بزمین افتاد و فیل بر سنگ نام رسیده قصد علی قلیخان کرد علی قلیخان بغلیان گفت من مرد بزرگم اگر از زنده پیش  
 باد شاه خواهی بردن شاه خواهی یافت فیلان گوش شنیدند و انیدند تا علی قلیخان در تیر دست و پا  
 فیل بجاک براب شد و چون قضا معرکه از خبار وجود مخالفان مصفی گشت نظر بهادر خان را در عقب خود بر لاسپ  
 سوار کرده و بخدمت آورده بسی امر بقتل رسید و بعد از لحظه خان زمان را نیز آورد و زندگان حضرت از لاسپ  
 فرود آمده سجدۀ شکر این فتح غیبی نمودند و این فتح در موضع سنگردال از اعمال جوسی و بیاک که الحال به آله بکس  
 موسوم و مشهور است از روز دوشنبه غره و کج سینه اربع و سبعین و تسعمائة موافق سال دوازدهم الهی واقع شد  
 از عزت و اتفاقات آنکه در آن ایام که حضرت خلیفۀ الهی بر سر علی قلیخان رفته بودند پد مولف بخدمات بادشاهی  
 در آگره مانده بود و مولف این تاریخ نیز در آگره بود هر روز با باب فتنه و واقعه طلبان اخبار خوش شهرت میدادند  
 روزی یکی از مصاحبان خود گفت که چه شود که ما تیر فرس و نخواه خود شهرت دهم گفت چه خبر گفتیم که خبر رسیده که سر  
 خان زمان و بهادر خان را می آوردند و این خبر را با چندان کس گفتیم اتفاقاً روز سوم از پنج بهر خان زمان و بهادر خان  
 عبدالمدخان ولد مراد بیگ آورد و همان روز که در آگره این خبر در آگره مذکور گشته بقتل رسیده بودند بسا مانیک از بار چو

برخواست بد چو آخر در گذشت خالی بشد راست به القصه چون خاطر اشرف را از تفرقه خلافت اهل فناء فراغ تمام  
 حاصل گشت عنان غمیت بطرف جوسی و بیاک یافته دور روز در آن مقام توقف فرمودند و کسانی را که از درگاه  
 گرنخیه بعلی قلیخان در آمده بودند آنجا بدست آورده بموکلان سپردند و از آنجا بطرف بنارس منضت فرمودند و  
 در آن منزل هر که از مردم علی قلیخان از راه انکسار بلازمت آمد از گناه او در گذشتند و از بنارس بچونپور تشریف  
 آورده سه روز در ظاہر آن بلده اقامت فرمودند و اکثر مردم علی قلیخان که از جنگا گرنخیه در آنجا جمع آمده بودند  
 همه را در سایه امن در آورده انواع التفات بحال ایشان مبذول فرمودند و از چونپور بظفار منوده در عرض سه روز  
 بچهارویچ کس بکنار آب گنگ در گذر گره و مانگ پور که اردوی آنجا بود رسیدند و بکشتی از آن آب عبور نمودند  
 و درون قلعه گره بفرز دل همایون با علی علین رسید و فرمان بطلب منعم خان خانانان از دار الخلافت گره  
 بصدور آنجا مید و اکثر جاگیر داران صوته شرق برخصت سرفراز گشته بجاگیر مانگ خود رفتند و جمعی از اسیران لشکر  
 علی قلیخان که همیشه تا وہ فساد بودند مثل خان قلی اوزبک و یار علی و مرزا بیگ قاشقال از خویشان محبوبان  
 و خوشحال بیگ از قوجیان حضرت جنت آشیانی و میر شاه بدخشی علم شاه بدخشی و دیگر ستمیان بگشته بخت را  
 بیاسار رسیدند و مرزا میرک رضوی شهدی و کیل علی قلیخان را که از درگاه گرنخیه نزد او رفته بود و در روز جنگ  
 گرفتار گشته در سیاستگاه آورده در تہ فیل انداختند فیل او را چند مرتبہ بخرطوم مالشها داد و آخر بواسطه است  
 سیادت گناه او را بخشیدند و خانانان از دار الخلافت اگره بشرت زمین بوس سرفراز گردید و بخواست  
 حکومت محال جاگیرهای علی قلیخان و بہادر خان از چونپور و بنارس غازیپور و قلعه چنار از مانیت تا گذر آب جوہا  
 استیاز یافته بخلعت فاخره واسپ نوازش یافت و ریات عالی در عین برسات در ماہ ذیحجہ سنہ اربع و  
 سبعین و تسعمائہ بدر الخلافت رسید سابقا سمت گذارش یافت کہ محمد قلی خان برلاس و مظفر خان و سایر  
 افواج نصرت شعار بر سر اسکندریقین یافته جانب او در آوردند اسکندر از منغی خبردار گشته متحصن گشت و  
 افواج فیروزی نشان چون در پای حصار رسیدند قلعه را محاصره گرفت کار بر اسکندر بیگ تنگ شدند دین  
 آشنا خبر بانہرام علی قلیخان و بہادر رسید و اوزبکان بیدل گشتند و کسانی از راه مصالحہ نزد محمد علی خان و مظفر خان  
 فرستادہ طلب امان نمودند افواج ظفر انتساب را بحکایت مصالحہ مشغول داشتہ شب از دروازه کہ جانب دریا  
 بود بکشتی نشسته بدر رفتند چون کشتیہا در تصرف اسکندر خان بود امر از آب نتوانستند گذشت اسکندر خان  
 بامر پیغام کرد کہ من برہان قول و عہدیکہ قرار یافته ثابت قدم و لیکن مردمی کہ ہمراہ بندہ اند ملاحظہ میکنند کہ اگر شما  
 در کشتی نشسته بیابان آب در آیت بندہ ہم با دوسہ کس از بیطرف بیایم و قول و عہدیکہ تجدید حکام مہابد با  
 قسلی این مردم میگردد با اتفاق متوجہ در گاہ میشویم محمد قلیخان برلاس و مظفر خان راجہ تو در مل التماس اسکندر خان را

میندوان داشته بکشتی نشسته در میان آب درآمدند و اسکندر خان نیز از اطراف بادوسه هزار کس سیده و در میان  
 دریا ملاقات نمود و امرای کبار مستعد و زخواست گناه اسکندر خان شده سوگند یاد کردند که قصد مال و جان نمی  
 او نکنند و باین قرار از هم شده هر کس بجای خود رفت اسکندر خان و قنبر از آنجا که بود کوچ کرده رفت و با امرای  
 نوشت که بواسطه طغیان آب در کنار دریا توانستم بود و امرای عظام از ضاع او واقف شده سردر قنبر او  
 نهادند چون بگور رسیدند معلوم شد که اسکندر از آب گذشته بدر رفت و چون بیشتر ولایت افغانان  
 بود و امرای حکم عالی با نوالایت نتوانستند درآمد و حقیقت حال را نوشتند در گاه معروض داشتند علم اشرف نغان  
 پیوست که چون اسکندر از ممالک محروسه بدر رفت و مگر احتیاج تعاقب او نیست محال جاگرا و کج محمد علی خان  
 بر لاس قنبر فیض فرمودند و امرای کبار بر مضمون فرمان اطلاع یافته محمد علی خان را از آنجا گذاشته متوجه درگاه  
 عرش اشتباه و در در اختلاف اگره بشرت ملازمت سرفراز آمدند و ذکر فتح قلعه چتو چون اکثر زمینداران  
 و راجهای هندوستان داخل بندهای درگاه شده بودند و رانا او دینگر راجه ولایت ماروار را اعتماد قلعه  
 ستین و کثرت جمعیت و فیل بسیار مغرور گشته گردنکشی میکرد و در نیولا که خاطر اشرف او مهات علی قلیخان سائر  
 اهل نعی و فساد جمع گردید و سر خلافت مصیبت محل نزول اجلال شد تخریب قلعه چتو پیش نهاد مهت والا گشت  
 بنا بر آن شروع در لوازم این یورش نمود و بیان در تغیر حاجی محمد خان سیستانی بجاگر آصف خان قرار یافته  
 حکم اشرف بصدور پیوست که آصف خان بیشتر بان برگزیده رفته سامان و سرانجام لشکر نماید و متعاقب آن  
 رایات عالیات نیز با اوزار شکار بعرصه بازی رفته چند روز آنجا بود و شکار قمری طرح انداخته هزار جا نور طرح شکا  
 کردند و از آنجا در حرکت آمده حکم با حصار لشکر با فرمودند و بر ولایت موسی دان عبور نموده چون قلعه سوی سوی  
 رسیدند معلوم نمودند که کسان رای سرحین والی قلعه رنتمبور که در آن قلعه سیو و ندا اوزار نهضت رایات عالی  
 شنید قلعه را گذاشته جانب رنتمبور گریختند و حکومت و حراست آن قلعه بظربهار در که یکی از بندها دو لشکر بود  
 حواله شد و از آنجا بگور که از بزرگنات آن ولایت رسیدند و شاه محمد خان قندهار را سراسر حکومت آن ولایت  
 سرفراز ساخته از آنجا نهضت فرمود و چون قلعه کاکیون که سرد ولایت مالوه است رسیدند دفع پسران مرزا  
 الف و محمد سلطان مرزا و شاه مرزا که از سر کار سینبل گریخته باین نواحی آمده است ترم و تعدی کشاده بودند ما نسیم  
 دانسته شهاب الدین احمد خان و شاه بلخ خان و محمد مراد خان و حاجی محمد سیستان را در سر کار میند و جاگیر  
 کرده باین جهت سرفراز ساختند وقتی که امرای عظام بحوالی اجین که بلاد معتبر آن ولایت است رسیدند معلوم نمودند  
 که مرزایان خنتمخت رایات عالی شنیده هم یکجا شده و وارد نموده کبریات نزد چنگیز خان حاکم آن ولایت که  
 یکی از خاندان سلطان محمود گجراتی بود رفتند و امرای عظام که بدفع میرزایان تعیین یافته بودند باین نواحی

ولایت مندراستصرف شد حضرت خلیفه الهی چون از کاکون کوچ فرمودند رانا او و یکنه مقدار هفت بیست  
هزار کس را بر داری جبل نام را چوتی که بشجاعت و شهامت اشتهار داشت و در قلعه میر پشته با مرزا شرف الدین  
مخاربه نموده بود چنانچه کورگشته بمحافظت قلعه چتور که بر فخت و ستانیت از سایر قلاع هندوستان ممتاز است  
لذاشته خوبا جمعی از اقارب و اقوام پناه بکوهان بلند و پیشه های پر درخت برد قلعه چتور بر کوهی واقع است که بلند  
آن مقدار یک کوه است و آبهای الا و دیگر کوه اتصال ندارد و طول قلعه سه کوه است و عرض نیم کوه است  
و آبهای روان بسیار دارد حسب حکمها منطاع اطراف قلعه را با امر تقسیم نمود هرگز واری میان گرفتند میت  
بلدش دور لشکر شد مسا به چو کور و رخ مسکو و رود ریاه و افواج فیروزی نشان بتاخت و تاراج ولایت رانا  
مازوش تصف خان را که بهرام پور که از قصبات محمودان و لانتست فرستادند تصف خان بقهر و جبر آن  
لذفته تمام آسند و در انهب و تاراج داد حسین قلیخان با جمعی از افواج نصرت پناه بطرف او هجوم آورد و کوه بلند  
اعاظم قلاع آنولایت و دار الحکومت رانا است تعیین یافته اکثر قصبات و مواضع آسند و در تاراج و  
از رانا اثری یافته نشد با فتح و نصرت بدرگاه معاودت نمود چون مدت محاصره چتور بطول انجامید  
حکمها منطاع بساختن سایا طها و کندن بقعها صادر شده مقدار پنجاه هزار استاد بنا و تبار و سنگ آهن و مس  
آورد و از طرف قلعه شروع در ساختن سایا طها نمودند سایا ط عبارت از دو دوبرست که از فاصله یک تنگ  
انداز نیاید و در پناه تختها تیکه چرم خام گرفته مستحکم ساخته مثل کوه ساخته بدیوار قلعه رسانیده دیوار قلعه بضر  
توپ می اندازند و جوانان مردانه از آن رخند در قلعه می در آیند و سایا طی که از مورچل پا و شاهی برداشته بود  
وسعت آن بمرتبه بود که ده سوار بر برته آن میگذشتند و از ارتفاع آنقدر که فیل سوار نیزه بدست میتوانست  
در ته آن رفت و در وقت سایا طها مردم قلعه آنقدر خوب و تنگ می انداختند که از بیابان فروران بالانگ  
سرمای چرم گا و در پیش خود میداشتند هر روز زیاده از صد کس بلاک می گشتند و مردمان را میان دیوار سما  
خشت بجا میروند تا در اندک مدت سایا ط تمام شده بجا رسید که متصل قلعه کردند و قبیان نیز بقعها گن  
پسای حصار رسانیدند و در بیج را که بهم قریب بود محو و ساختار داری تنگ پر کردند و همی از بنده پاس  
بان سپار که بیلاوت و مردانگی مشهور بودند کمل و صلح نزدیک مورچا آمده انتظار آن میکشیدند که هرگاه آتش  
آن بقعها بدینند و در قلعه واقع شود ایشان خود را بقلعه اندازند اتفاقا مورچو و عقب را یکبار آتش دادند و قتل  
بلی کوتاه تر بود و از یکی دراز تر آنکه کوتاه بود و در گرفت و آن برج را از بیج برکنده در هوا برود و در حصار  
راه یافت جوانان یکبار از خود را بان خند رسانیدند و استند که در آیند و فوشت آتش بان لقب و کله سیده  
آن برج دو علم آشنا و سگانه که بر بالای آن تردد میکردند از جا برداشته بر هوا برود هر که در ته سنگها را اندازند

بدو به شهادت رسید و مشهورست که سه چهار گروهی سنگها صدتی که از قلعه جدا شده افتاده بود و اجسام او را  
 سوخته یافته بودند و از ملازمان درگاه سید جمال الدین از سادات باره و محمد صالح پسر مرگ خان کولانی  
 و نیروان قلی و شاه قلی الشک اقا و حیات سلطان و محمد امین پسر میر عبدالعزیزی و مرزا بلوچ و جان بیگ  
 و یار بیگ برادران امریک یساول با من و جماعت کثیر بدو شهادت رسیدند قریب پانصد سپاهی آغابانی  
 بفرسنگ هلاک شدند و از کفار نیز جمعی بقنا رفتند بعد از وقوع این قضیه عزت و اتم نام آنحضرت و  
 کفرتن قلعه بیشتر شد و سایا باطلی که در مورچل شجاعت خان بنیاد شده بود با تمام رسید در شب سه شنبه  
 بیست و پنجم شعبان سنه خمس و سبعین و تسهات افواج قاهره از اطراف قلعه هجوم نمود و در دیوار قلعه شکافت  
 نموده جنگ سلطان انداختند جمیل که سردار اهل قلعه بود در آن شکافت آمد مردم را جنگ تحریر میکرد حضرت  
 ظلیفه الهی در بالا خانه که جهت نشیمن ایشان بر سایا باطل مورچل ترتیب یافته بود لعاب در دست بسته بودند و  
 در می جیل از روشنی شرارها که توپ و تفک بدینجامی انداختند محسوس میباشست حضرت تفک را خواه جیل نموده آنگونه  
 بر پیشانی آوردند که هاجا بچشم رفت چون اهل سردار خود را گشته دیدند دل از جنگ برداشته همه بجانهای خود دویدند  
 و عیال و اطفال و اسباب و اشیاء خود را یکی کرده با تش سوختند این عمل را در اصطلاح هند جوهر میگویند  
 افواج فیروزی نشان از اطراف هجوم نموده چند جا رخنه در دیوار انداختند بعضی از کفار پیش آمده در مدافع و مقا  
 شرا تظهوری بجا آورده میکوشیدند و آنحضرت بر بالای سایا باطل نشسته ترودات بندهای جانب پار را بطه  
 تحسین ملاحظه میفرمودند و از مقر بان حضرت عادل محمد قنداری و حلیم خان که بنجان عالم مخاطب بود و پاد  
 محمد مقبول و جبار قلی دیوانه و از دیگر جوانان دلاور ترودات مردانه بظهور آمده تحسین وافر سر فرار گشتند و آنشب  
 تمام شب جنگ و جدال گذشته وقت صبح که صباح دولت روز افرون بود قلعه مفتوح گشت آنحضرت بر  
 فیل سوار شده و تمام بندهای جانب پار در رکاب نظر امتساب پیاده بقلعه درآمد همه ساز غرا کرده  
 مهیا روان شد که آهن سوی دریا در آند با و این لشکر در آن خاک به کسنگش هم گریزان شد  
 چون خاک و حکم قتل عام صادر گشته زیاده از هشت هزار رچوت که در آن قلعه جمع آمده بودند بنر اس  
 کردار خود رسیدند بعد از نیم روز دست از قتل باز داشته غمان معاودت بجانب اردوی ظفر قندین  
 سلطنت داشته سه روز در آن منزل توقف فرموده آصف خان را بدراتی آنولایت سر فرار ساختند روز سه شنبه  
 بیست و پنجم شعبان سال مذکور روایات مراجعت بجانب دارالخلافت افراختند از غراتب امور در آن صحر که  
 دیده شد یکی آن بود که شخصی قریب مورچل متولعت این کتاب در بناه و در محلی نشسته و دست راست بر زانو  
 خود نهاده بود و دست چپ بر اندازی بحسب اتفاق در انگشت ابهام بالا کرده مانده بود و در وقت نوبت از بالا

قلند رسیده مقدار یک جواز کناره آن شست گذشت و اینرسی بان شخص رسیده و چون حضرت در بنگام  
 تو به تیز قلند چو نذر کرده بودند که بعد از حصول اینمقام زیارت مرقد منوره خوابه معین الدین چشتی سوری که در خطا بهیر  
 واقعست تو جعفر بایندهست و فای این نذر از بهمان راه بجانب حمیر توجه نموده تمام آن راه پیاده طی فرمودند  
 و بتاریخ یکشنبه هفتم رمضان با حمیر رسیده شرائط طوافت و زیارت بجای آورده فقره مساکین آن بقدر  
 ایصالات و صدقات شاد ساختند و در روز در ان مقام متبرک اقامت فرموده عنان غمیت بجانب مستقر  
 سر خلافت معلوف فرمودند و ذکر و قانع سال سیر و هم اسلمی ابتدای اینسال بر روز چشبنه چهاردهم  
 رمضان سنه خمس و سبعین و تسع مائه بود و در ابتدای این سال اتمام نصرت انجام از خطا حمیر حرکت آمده از راه  
 میوات بجانب دارالخلافت اگره متوجه گردید و راه شام را به سکن شیر بر بو پیش آمد شیر سه سمناک از نسیستان  
 برآمده بندگان جانب که همیشه در رکاب ظفر انستاب بودند دست به تبر کشاوه آن جانور را بر خاک پلاک نشانند  
 و حضرت فرمودند که اگر دیگر بار چنین قضیه رود بدنا حکم همانطاع صادر نگردد و بیگس قتل سباع جرأت نماید در  
 اثنا را اینحال شیر دیگر بصد شندی و صلابت از شیر اول از جنگل برآمده رو بجانب آنحضرت آورد و از طاران درگاه  
 بیگم بیگس نتوانست از تکاب قتل نمودن درینوقت شهریار شیر شکار از اسپ پیاده شد تفکلی که بجانب آن  
 سبب انداختند اتفاقاً اندک زخمی بگوشه و بان سبب رسیده پوستمال گذشت شیر بصولت تمام از جا برخیزد متوجه  
 آنحضرت شد و آنحضرت در مقام آن بودند که تفکلی دیگر انداخته او را از پا در آورد و درین اثنا عادل محمد قند با  
 جرأت نمود تیر سه در خانه کمان نهاده متوجه شیر شد شیر و از جانب حضرت تا فته حله بر عادل محمد آورد و عادل  
 را از پا انداخته خواست که سر او را در زمین گیر و آن مرد پر تور درینحالت این یک دست خود را در زمین او نهاده خواست  
 که دست دیگر خنجر از غلاف کشیده بر شکم او نهد اتفاقاً دست خنجر غلاف بندش بود تا کشیدن بندگوشه و  
 دست او در هم فانید با وجود اینحالت خنجر از بند غلاف خلاص گشته زخمهای صلیق بر شکم شیر زد و جوانان و دیگر  
 از طرف درآمده آن شیر را کشند و عادل محمد چون بزخمهای شیر مجروح شد در ای این زخم زخم شیر نیز از  
 دست یکی با و رسیده بود چند گاه بر بستر در زمین افتاده آخر بهمان در روز گذشت بعد از فراغ از شکار  
 هر وقتی که اردوی بهایون بحد و اولی رسید حکم اشرف بنفاد و پوست کرد و بجانب الور و در وقت  
 نفسانی را با نول نصبت نمود و ملاقات شیخ نظام نادر نوسه کرده بار و رسیدند تا از بنا کوچ فرمودند  
 بکره طبرستان خلافت شرف نزل از اسنای داشته و بعد از چند ماه ابراهیم شیر قلند ختمبور که از اصمات قلم  
 رسیده درستان است و بر وقت و حکام مشهور خطا اشرف علی با فته فرمایان با حمله کجاگری که یورش چشور  
 بهلوه بود و در وقت اشرف نمان میرشی و صاوان خانها را از فوج قاهره با بیعت فرستادند

چون امرای عظام چند منزل بجانب رنجه بنور رفتند خبر فساد و طغیان میرزایان اولاد محمد سلطان مرزا که از کجرات  
از دست چنگیزخان فرار نموده بمالوه آمده قلعه اجین را محاصره نموده بودند بمساعده علیا سید حکم جهانمطاع بنفاد پست  
که قلیچ خان با جمعی از امرای لشکری که بر غنچه تعیین شده بود متوجه مندوشده در دفع فساد و مرزایان مساعده  
بسیار بطور آورد و هر دو لشکر بمقتضای فرمان قضا جرایان یکجا شده چون بحد و سر و بیخ رسیدند شهاب الدین خان  
حاکم آن سرکار با استقبال پیش آمده ملحق گشت و با اتفاق روان شدند و چون سارنگپور محل نزول امرای گردید  
شاه بداغ خان حاکم آنجا با جمعی که داشت بامر اوست جمعیت عظیم در لشکر منصور بمیرزایان از توجع لشکر  
فیروزی اثر خبردار شده دست از محاصره باز داشته رو بجانب مندو آوردند محمد مراد خان و مرزا غریب آمد که  
در قلعه اجین متحصن بودند از عقب محاصره خلاص شده بامر اوستند و همه با اتفاق سردر تعاقب مخالفان بنیاد  
مرزایان از یمنی واقف شده از مندو بکنار آب زبده گریختند و آنچنان سر اسیرم ازان دریا گذشتند که اکثر مردم  
ایشان در آن غرق گشتند اتفاقا درین ایام جو چهار خان جیشی چنگیز خان حاکم کجرات را که در میدان تربولیه  
غافل میرفت بقتل رسانید مرزایان از یمنی خبر یافته قمرات کجرات را غنیمت دانستند و روی فراریان دیار آوردند  
و امرای نامدار از کنار آب زبده برگشته جاگیر داران مندو و جاگیرهای خود فرستند و صادق خان و قلیچ خان و  
دیگر امرای گیتی پناه آمده با لطافت خسروانه سرفراز گشتند و مرزایان که کجرات فرستند در وسیله اول قلعه صنیانیرا در  
تصرف آورده و بجانب بهروج آوردند و آن قلعه را محاصره در پیچیده بعد مدتی از رستم خان رو که در آن قلعه متحصن بود  
گرفته و در آنجا ببلوغ گشتند و بقیه این داستان در محل خود ایراد خواهد یافت درین سال فرمان بطلب میر محمد خان  
کلان و قطب الدین محمد خان و کمال خان کلکر که در سرکار پنجاب جاگیر داشتند صادر شد و امرای مذکور بدرگاه  
معلی شتافته و ماه بیج الاول سنه ۷۵۷ و سبعین و شصت و پیشکشهای لائق گذاریند و بعضی ایشان حسین قلیخان  
و برادرش اسمعیل خان را از ناگوار طلبیده بکومت ولایت پنجاب نامزد گردانیدند و جاگیر میر محمد خان کلان در سرکار  
سنبل تنخواه شد و حسین قلیخان در تنگامیکر ریات جلال بخرمیت تسخیر رنجه بنفست میفرمودند بشرط ملازمت  
سرفراز گشته در آن یورش ملازم رکاب ظفر انساب گردید و بعد از آنکه قسح رنجه بنور روی داده و از اختلاف آگوه  
محل نزول جلال گردید حسین قلیخان بایرورش رخصت یافته متوجه پنجاب گشت و هم در غرة رجب اینسال ریات  
اعلی بخرمیت فتح رنجه بنور از مرکز دایرة خلافت در حرکت آمده دارالملک دلی مورد مرکب جلال گردید بیست و نه  
شد لشکر با فتح همراه که از دریا برآرد گردید و راه چند روز در آن شهر توقف فرموده در نواحی پالم شکار قمره  
طرح انداخته قریب چهار هزار جاندار صید کردند و ذکر وقایع سال چهارم و پنجم از ابتدای اینسال  
روز جمعه بیست و پنجم رمضان سنه ۷۵۷ و سبعین و شصت بود و در ابتدا آن عمان توجع بنسخت قلعه رنجه بنور محطوف

داشته در اندک مدت بپای قلعه رسیده مرکز دارور میان گرفتند و سور چل پیش برده سایا ط موجود ساخت  
بضرب توب چند جا خنجر کردند سر جن والی قلعه چون حال برین منوال مشاهده نمود از اطمینان غرور و سرکشی  
بخصیض مسکنت آمده پسران خود دوده و بوج را از قلعه بیرون فرستاده امان خواست آنحضرت پسران  
سر جن را که بجز وزاری روی بدرگاه آسمان جاها آورده بودند مشمول مراسم فرموده از جراتم او در گذشتند حسین قلعه  
که خطاب خانجانی داشت فرستادند که درون قلعه رفته تسلی او نموده او را بسلامت حضرت آورد و از راه هلاک  
و خدمت گذار در آمده در سلک بند با انتظام یافت و در روز چهارشنبه سوم شوال سنه مذکور فتح قلعه شد و روز  
دیگر حضرت خلیفه الله تماشای قلعه تشریف بردند و حکومت و حراست قلعه را بمهتر خان تفویض فرموده علم سعادت  
بستقر خلافت برداشتنند و حاجه امین الدین محمود مخاطب بخواجه جهان و مظفر خان را فرمودند که اردوی بهایون را  
از راه راست بدار الخلافت آگره ببرد و خود بخینج تحویل متوجه طواف فرار قاضی الانوار خواجه معین الدین حشمتی گشته  
یک هفته آنجا توقف فرموده متوجه دار الخلافت گردیدند و در چهارشنبه سبت و چهارم ذی قعدة سنه ستم و سبعین و  
تسعانه آگره مستقر ایات جلال شد و چون در بار خان که از مذاهی مجلس بود و بحیث بیمار همراه اردو بود و پیش  
از وصول موکب بهایون با گره و فوات یافته بود حضرت خلیفه الهی در مجلس طعام و تشریف برده ورثه او را  
نواز شهاسه بادشاهانه فرمودند و ذکر سبب بنای بلده فتح پور چون چند مرتبه حضرت را فرزند  
تولد شده نمانده بودند و شیخ سلیم حشمتی که قصبه سیکر در دوازده کروزه است آگره است ساکن بود و در وقت قدم  
فرزندان سعادت مند رسانید آنحضرت چند مرتبه بملاقات شیخ رفته در هر مرتبه ده روز بست روز آنجا بود عمارت  
عالی بر بالای کوه قریب خانقاه شیخ طرح انداختند و شیخ نیز خانقاه جدید و مسجد عالی که امروز در بیج مسکون  
عدیل خود ندارد قریب منازل بادشاهه طرح انداخت و هر کس از امر امانه و منزلت جهت خود بنیاد کرد و  
چون یکی از حرما حاصل شد حضرت او را در منزل شیخ آورده گذاشتند و خود گاه در آگره و گاه در سیکر  
میبودند و سیکر را فتح پور نامیده عمارت از بازار و حمام فرمودند و ذکر فتح قلعه کالیچ و این  
قلعه است بغایت متین و سلاطین سابق و اتم در هوای تنجیر این بودند و شیر خان افغان بعد از محاصره یکسال  
آتش هوای تنجیر این قلعه سوخته چنانچه در احوال شیر خان مذکور شد و این قلعه در فترات افغانان را  
را چند بار مبتدیان و تجل خان پسر خوانده چنار خان افغان بسلیح کلی خریده بود و در همین ایام که خبر فتح قلعه فتح پور  
مشهور در اطراف عالم انتشار یافت افواج منصوره که در حواله قلعه کالیچ جاگیر داشتند و اتم در تنجیر و  
تنجیر این قلعه میبودند خواستند که سلسله جنگ و جدال را تحریک دهند و اجماع کردند که مردی دانا و کار کرده بود و خود را  
از خدمت گذاران این آستان می شمرد و مقابل قلعه را با پیشکشهای لائق مصوب و کلاهی خود تنیبت فرمود



بدرگاہ فرستاد و ہماروز محافظت و حراست قلعہ کالینجر را بمجنون خان قاقشال کہ از جاگیر داران آن نواح  
بود تفویض فرمودہ فرمان اقبال براجہ را چند فرستادند و این قلعہ در ماہ صفر سنہ سبع و سبعین و تسعمائے موافق سال  
چار و ہم آئی تبصر اولیای دولت قاہرہ درآمد و ذکر ولادت حضرت شاہزادہ عالی مقام  
سلطان سلیم مرزا در چہار شنبہ ہفدہم ماہ بیج الاول سنہ سبع و سبعین و تسعمائے موافق سال چہار و  
آئی ہفت گری از روز گذشتہ بود کہ کوکب ولادت با سعادت شاہزادہ عالی مقام سلطان سلیم مرزا در منزل  
ہایت پناہ ولایت دستگاہ شیخ سلیم ہشتی در بلدہ فتح پور از افاق جاہ و جلال طالع گشت کہ گرامی و تر سے  
از دریا سے شاہی چراغ روشن از نور آئی کہ گرفتہ در حریریش دانہ چون سنگ بہ چو مروارید تر و در غیب خوشگ  
در آنوقت حضرت خلیفہ آئی در آگرہ تشریف داشتند شیخ ابراہیم و اما و شیخ سلیم این فرود را رسانید از مراسم خردانہ  
سرفراز بہ یافت بشکر این نعمت کبری و سو بہت کبری غلاق را اینعام عام بہرور کرد و ایند زندانیان را خلاص  
فرمودند و جشنہای بادشاہانہ ترتیب دادہ تا ہفت روز صدای عیش و نشاط در دادند و تاریخ این ولادت  
نشان شاہ آل ہند یافتہ بودند و خواجہ حسین مردی قصیدہ گفتہ بود کہ طالع اول تاریخ جلوس حضرت خلیفہ آئی  
و مصرع ثانی ولادت شاہزادہ جہانیاں باشد و این مطلع ازان قصیدہ است بیت بعد الحمد از سہ  
جاہ و جلال شہریارہ گوہر مجید از محیط عدل آمد بر کنارہ سبلخ و و نک تنگہ در صلہ این قصیدہ انعام خواجہ حسین  
فرمودند و اکثر شعرا می وقت تاریخ قصیدہ گفتند و بانعام وصلہ نوازش یافتند و حضرت فتح پور را پائی تخت  
قرار دادہ قلعہ سنگین بر و در شہر فرمودند و عمارات عالی بنا یافتہ شہر عظیم شد پیش از تولد مبارک شاہزادہ در خند  
مولد حضرت در باطن فیض و طین خود گذر ایندہ بودند کہ اگر حق سبحانہ و تعالی در ی از دریا می با و شاہ سے و گوہری  
درج نامتناہی کہ است فرمانی پیادہ بزبارت فرار مورد الا نور حضرت قطب انو اصلین خواجہ معین الدین ہشتی  
قدس سرہ تشریف فرمایند حضرت بانعام نذر پرداختہ روز جمعہ و ہمزادہم شبان سنہ سبع و سبعین و تسعمائے از  
وار انخافت اگر پیادہ متوجہ اجیم گشتند و ہر روز ششم کردہ و ہفت کردہ طی میفرمودند و ہم از گرد راہ ہزار خراش  
بشارت زیارت و مراسم طواف پرداختہ چند روز دوران منام فرشتہ احترام اوقات بانعام و ایقاف  
گذرانیدند و بی از چند روز از اجیم معاودت فرمودہ متوجہ دہلی گشتند و در رمضان سنہ سبع و سبعین و تسعمائے  
طاسر دہلی مخیم عساکر جاہ و جلال گردیدہ و قلعہ سال یا نر و ہم اس کے ابتدای ایسال روز شنبہ  
ششم شوال سنہ سبع و سبعین و تسعمائے بود اوایل ایسال حضرت شاہنشاہ سے در دہلی تشریف داشتند و بعد از  
طواف مزارات متوجہ دارالخلافت گردیدند و ذکر ولادت با سعادت شاہزادہ و شاہ مراد  
در روز پنجشنبہ سوم محرم سنہ ثمان و سبعین و تسعمائے موافق سال پانزدہم آئی طلوع اختر سلطنت و اقبال شاہزادہ

عهد در منزل شیخ سلیم دست داد و حضرت خلیفه الهی بحیث ادای شکرانه این عطیه کبری دست بذل و سخا از استین خود  
 عطا بر آورده حشمتی عظیم ترتیب دادند و طبقات آنانم از انعام آنحضرت کامیاب گشتند و امراد مقربان در گاه  
 علی حسب اختلاف مراتب پیشکشهای لائق گذرانیدند و بخلعتها فاخره مشرف شدند و آنحضرت علی قواتر آلائی و تکاثر  
 نعمتیه و مولانا قاسم ارسلان برای ولادت شاهزاده شاه مراد تاریخی گفته که از مصراع اول تاریخ تولد شاهزاده  
 عالی نژاد سلطان سلیم بلخه اللہالی غایه و تمیناه و از مصراع ثانی تاریخ ولادت شاهزاده شاهزاده امیر میسورست زیوراک جو  
 سلطان سلیم شد نازل بود و ای شاه مراد ابن اکبر عادل و ذکر نصرت اعلام همانند خطبه امیر میسورست حضرت خلیفه  
 بر سال بکینوبت از هر جا که میبودند خود را بطواف مزار قطب الواصلین معین الحق والدین حسن خیر میزدند و خطبه امیر میسورست  
 و درین سال در خنده فال بحیث شکرانه این معجزه بتاریخ بستم رجب الاخر سنه ثمان و بیست و سه هجری قمری در کاب سواد  
 نموده عازم اجمیه گشتند و در روز بواستطالمان بعضی ضروریات در شیخ پور توقف نموده بکوچ مستوا خط  
 اجمیر ارشک ریاض جناب که داندند و سکان آن روضه را از فضل عام کامیاب مخطوطه ساقدار است  
 ترفیه حال بریای که در محجون طینت آن بادشاه عالی نژاد تخمیر یافته حکم فرمودند تا بر دو خط اجمیر صاری محکم و مضبوط  
 طرح انداختند و بحیث نشین خاص قصه عالی بر زمین نهادند و امراد خوانین و سایر مقربان در گاه در تعمیر منازل یکدیگر  
 سبقت جستند و حضرت علی مواضع و قریات حویلی اجمیر را میان امرات مست فرمودند تا محصول آنرا صرف  
 عمارت نمایند در روز جمعه چهارم ماه جمادی الاخر سنه مذکور در کفایت و عافیت از اجمیر کوچ نموده شاهزاده  
 ماه مذکور ظاهر قصبه ناگور مخم عساکر جاہ و جلال گردید و عرض بزرگی که در ظاهر شهرت تمام سپاهیان از فریب  
 که آن دو سن را تقسیم نموده گنده باب میرسانید و خود بسعادت سیران کول فرموده شکر تلا و نام نهادند و درین  
 ایام که ظاہر ناگور ضرب خیام فلک احتشام بود چند رسین سپهر رای مال دیو آمده در سلک بندکان در گاه انتظام  
 یافته پیشکشهای لائق گذرانید و همچنین راجه کلیان مل و راجه بیکانیر و پیشش اینک روی بندگی بدر گاه ثریا جاہ و تا  
 نقد اخلاص ایشکس آورد و چون آثار سن عطا و از صفح احوال پرورد سپر واضح و واضح بود جیب رای کلیان مل داخل  
 اهل حرم گشت و قریب پنجاه روز آفتاب عدالت و نصفت بر احوال زیر دستان ناگور یافت و از استجا بقصد  
 ریارت شیخ فرید الدین سعید و شکر گنج که در قصبه اجودین مشهور است بدفونست اعلام دولت از ارشته شد  
 رای کلیان مل را که از غایت فریبی بر اسپ سوار نمی توانست شد خصمت یکانی فرموده رای سنگ سپر او را حکم  
 فرمودند که ملازم رکاب نظر انتساب باشد و او بدوام خدمت براتب عالی ارتقای انت چنانچه شمه از احوال و  
 در موضع خود مردم قلم خواهد گردید و در آن صحاری براری گوز خرسار میباشند و آنحضرت شکار گوز خرسار دست  
 میداشتند چون آنحضرت شکار گوز خرسار کرده بودند را غیب شده در اثنای راه روزی قریب بنیروز فراوان

خبر آوردند که گاو خور قریب اردوی ظفر اثر دیدند حضرت در همان زمان بر اسب سبک که بر باد و صبا سبقت گرفته  
سوار شده چهارویج کرده راه طے نموده بان گذر رسیدند و از اسب پیاده شده حکم فرمودند که جمیع مردم کو  
نمایند خود نفیس نفیس تا چهارویج بلوچ که آشنای آن صحرا بودند تفنگ بدست گرفته بموجب گلاش شدند و  
در ضرب اول یک گور خور را زد و باقی گلا از آواز تفنگ دم خورده متفرق گشت و آنحضرت بپشتگ خود را  
رسانید و یکسے راز و نذر بچپن سیزده گور خور بدست مبارک خود زد و آنروز قریب بشانزده گروه راه رفته  
بشوق شکار پیاده طے نموده بودند و از اینجا عنان توجه بصوب اردوی همایون مبرور فرمودند و حکم شد که سیزده  
گور خور را با بار کرده در اردو آوردند و در پیش دولتخانه گوشت آنها را بر امر او مقربان تقسیم نمودند و از آنجا  
بلوچ متوار متوجه اجودین گشتند و چون ظاهر نصبه اجودین محسب همایون گردید آنحضرت بصدرق نیت و صفای  
طوبیت از گور راه هزار دور والا نوار فرموده لوازم طواف و شرائط زیارت بجا آوردند و در تمام فقره احتیاج از خدا مان  
بروزان فرمودند و بحسب اتفاق دولتخانه عالی را در ملک نصب نموده بودند که بلطائف سیزده و ریاضین بیست و یک  
نماد برین بوده و از خرمی آن گلشن حکم اشرف نفاذ یافته بود که بچکس کفیش پایی بران بنه ذارینه مندر فرمی  
کرمی نام که بجز قریب اختصاص داشت پایی برهنه میرفت و خاری بیای او خلیه که از شدت الم آن بیطیانت  
بعد از دور و ز همان الم در گذشت و این معنی موجب مصر خاطر اشرف گردیده حکم فرمودند که سن بجا بچکس پایی  
در آن مرغزار نگردد و بعد از چند روز عنان غریت بصوب لاهور مطوف گردانیدند و در او آن توجه چون ریات  
عالی بدیبا پور رسید و از عزیز کو کلتاش بلقب باعظم خان مشهور بمرزا گو که جاگیر دار آن پرگنه بود در مقام ضیافت  
شده التماس نمود که موکب همایون چند روز در آن حدود اربعه راه بر اساید حضرت خلیفه الهی بنده نواری کرده منزل  
و از اشرف ساختند و چند روز بلوازم جشن پرداخته روز آخر ایام ضیافت پیشکشها لائق از اسپان عربی و  
مردی با زینهای طلا و نقره و میلان کوه پیکر باز بنجیر با سه طلا و نقره و جلهای منحل و زر نیت و جملگهای طلا و نقره  
و در جواهر و لآلے و یاقیت کرسیما و پلنگ و چوکی طلا و ظروف و او اسنے طلا و نقره و اقمشه زرئی و روسے  
و نظایری زیورگی و بادگیر فانس جناس بیرون از حد قیاس از نظر اشرف تکلف پیشکش کرد و بعد از گذر این دن  
پیشکشها سایر کالان دولت و نزدیکان پایه تحت خلافت و تمام ارباب مناصب اهل فضل که ملازم رکاب  
همایون بودند بملکه مجموع لشکر منصوره را از ماده الغمام خود مخطوطا و بهره مند گردانید و شیخ محمد غزنوی تاریخ جشن  
این صراع یافته بود و صراع همانان عزیز ندشده و شتر اوده نوکر وقایع سال پانزدهم که در ابتدا  
این سال روز دوشنبه نهم دهم شوال سنه ثمان و سبعین و ستمائة بود در اوائل این سال از دیبا پور متوجه لاهور  
گردیدند و حسین قلینان که حاکم لاهور بود با استقبال شتافته شرف زمین بوس دریافت حضرت خلیفه الهی اردو

همایون

جایون برادر نواحی ملکپور گذاشته جریده بلاهور شریف آوردند آنروز و شب بنشاط در منازل حسن قلینخان گذرانیدند  
 و روز دیگر جان مشارالیه نقد جانرا بر خوان اخلاص نهادند با پیشکشهای لائق نظر اشرف گذرانیدند و عازم اردو  
 گشتند و چند روز که نواحی لاهور مضرب خیام فلک احتشام بود اوقات گرامی صرف شکار میشد از اینجا از راه صیبا  
 فیروزه متوجز بارت روضه قدسیه معینه خواج معین الدین گشتند چون مادرنا بهید بیگم منکوته محب علیخان مرخلیفه آن مرزا  
 علی ترخان حاکم تته بود مرزا عیسی و ولایت حیات سپرده بودند نا بهید بیگم رخصت حضرت خلیفه الهی یکسال پیش ازین  
 بسند رفته بود و محمد باقی ترخان که سپر مرزا عیسی باشد در وقت قائم مقام پیشده صحبت او با نا بهید بیگم بر نیامده نا بهید بیگم بخنده  
 بدرگاه عالم پناه رسیده و حقیقت ظلم و ستم محمد باقی ترخان بی ادبی که نسبت به خدا در گناه نموده بود و بر ضرر رسانیده گفت اگر محب علیخان  
 بسند بیخبر از کشته شدن او است فی الجمله حمایت فرموده حضرت در این فتح تته سهولت دست خواهد داد چون نا بهید بیگم در آمدن تته  
 که سلطان محمود بگری که از نوکران مرزا شاه حسن ایغون دگر که او بوده بعد از مرزا شاه حسن بگرد رخصت او بود و ملاقات  
 نمود سلطان محمود که تته تقدیر از آن گفت که اگر محب علیخان بتسه تته نیامد که کرمک دیگر حاجت نیست من همراه شد  
 این محمد باقی تته و از رخصت نا بهید بیگم چه تر شده بود چون حضرت خلیفه الهی محب علیخان که از مدت ها ترک  
 سپاه بگریست که در راه ملوک و قنار و طاعت داوره مسلح پناه لاک تنگ از سر کار ملتان حجت مدد معاش جاگیر دادند و مجاهد  
 بنده و خدمت محب علیخان که چون مردانه و شجاع بود در راه ساخته به عیدرطان که حاکم ملتان بود و فرمان نوشتند  
 که کرمک محب علیخان باشد در وقت که ایام بلال از جانب پنجاب متوجه دار الخلافت فتجور شد محب علیخان را  
 رخصت کرده روانه ساخته چون محب علیخان بجای ملتان رسیده در مقام اجتماع مردم شده قریب چهار صد  
 سوار با و جمع گشتند و با عتقاد سلطان محمود بگری متوجه شده با و خطها نوشتند سلطان محمود آمدن لشکرها و شاهی را  
 در ولایت خود تجوز کرده و سخنانیک در رفتن نا بهید بیگم گفته و طلبها داده بود و افسانه انکاشته پیغام کرد که ازین راه ننگدارم  
 اگر راه حیل متوجه تته شود لشکر خود را کرمک شاکر دستاورد انواع امداد خواهم نمود محب علیخان و مجاهد بنیره او توکل کرده  
 متوجه بگری گشتند سلطان محمود تمام لشکر خود در راه ایشان دستاورد و مردم او جنگ کرده شکست یافته در  
 قلعه ما بهل تقصیر شدند و مدت کشتن شاه قلعه ما بهل را مجاهد و محب علیخان محاصره کرده بعیل گرفتند در وقت  
 مبارک گمان نام غلام سلطان محمود که دکیل او بود از سلطان رنجیده پیش محب علیخان آمده محب علیخان قوت  
 گرفته آمده قلعه بگری محاصره کرد و سلطان محمود تمام لشکر خود را که قریب دو هزار سوار و چهار هزار پیاده تیر انداز و توپچی  
 بود از قلعه بیرون فرستاد و اینجا است جنگ کرده شکست یافته قلعه در آمد مدت سه سال سلطان محمود گاه  
 هر روز و گاه بعد از دو سه روز گشتن و غرابها خود آراسته جنگ می فرستاد و دوسه مرتبه تمام لشکر خود را از سوار  
 پیاده جنگ صف فرستاد و در هر مرتبه محب علیخان و مجاهد و مظفر یافتند و چون سلطان محمود خلق کثیر را

در قلعه در آورده بود و اکثرت و آرد و جام مردم عفونت و بیماری در میان خلق پیدا شد و مرگه افتاد و هر روز پانصد کس و هزار کس میزدند تا در سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة سلطان محمود نیز فوت کرد و قلعه بکرتصرف اولیای دولت روز افزون درآمد و تفصیل این مختصر مذکور میشود و با جلال چون حضرت خلیفه الہی از سر پنجاب سعادت نموده در دارالمرور فتحپور قرار گرفتند ششم خان خانانان از جوینور سکندر خان را همراه آورده شرف ملازمت دریافت و گنابان اسکندر خان بعموم مقرون گشت سرکار لکنو بجا گیر او مرحمت شده خانانان از نزد بجمت ضبط رباط سرحد بنگالخصت فرمودند و از کمال ذره پرورد سکندر خان را نیز همراه خانانان بجا گیر شخصت کردند و بهر کدام کمر شمشیر مرصع و چهار قب اسب با زین طلا بخشیده سر فرزند ساختند و چون سکندر خان بخل لکنو رسید چند روز سر پالین بیماری نهاده در دهم جمادی الاول سنه تسع و سبعین و تسعمائة از دار غرور انتقال نمود و در وقایع سال شانزدهم الی ابتدای اینسال روز سه شنبه است و پنجم شوال سنه تسع و سبعین و تسعمائة بود و ذکر غیرت گجرات چون همواره در مجلس فردوس آئین تعریف ولایت گجرات مذکور میشود و اکثر اوقات از ظلم حکام آنجا خود سر انطا فقه که ملوک طوائف شد و بهم در افتاده در خرابی بلاد عباد میکوشیدند و از گوشه و کنار بعضی اشرف می رسید و درین ایام خاطر اقدس از فتنه اہل بغی و تشویر قلاع رفیع الشان بالکلیه جمع شده بود و غیرت تشویر ولایت گجرات مصمم ساخته فرمان جہا منطاع با حضار لشکر با صادر فرستادند تا پنج بستم شهر صفر سنه ثمانین و تسعمائة موافق ہفتم سال الہی پای دولت در رکاب سعادت نہادہ شکار کنان استو جا جمیر گردید و روز سه شنبه پانزدہم ربیع الاول سنه مذکور از کردار بزرگ فاضل الانوار حضرت خواجہ معین الدین شتافته لوازم زیارت بقدیم رسانند و مشایخ و خدام و مجاوران آن بقعه شریف را بانعام وافر سفر و خوشوقت ساختند روز دیگر زیارت سید حسین خنک سوار قدس سرہ کہ از اولاد امام ہمام زین العابدین رضی اللہ عنہ است و بر بالا گویہ جمیر مدفون است تشریف بردند و روز دیگر میر محمد خان آنکہ مشہور بخان کلانرایا و چهار سوار جبار بر رسم منتقلای پیش از خود تعیین فرمودہ است و دوم شهر ربیع الثانی زاریات عالیات نیز بمرکت آمدہ لشکر اقلیم ستان کوچ کرد و پنج وزمین ہر دو یکی شد بگروہ و در دمنزلی ناگور منہیان خوشنجر بمساجع غر و جلال رسانیدند کہ در شب چہار شنبہ و دوم ماہ جمادی الاول سنہ ثمانین و تسعمائة موافق سال ہفتم الہی در اجیر بعد گذشتن دو گتری و چہار پل بطالع حوت حق سبحانہ و تعالیٰ در می از بخار شاہی و گوہری از ربیع بادشاہی کرامت فرمودہ در عقد سلطنت و سلک خلافت گوہری گرانمایہ افزود حضرت از استماع این بشارت مرادم لشکر الہی بتجدید رسانیدہ چند روز بر بنگاہ عیش و عشرت تکیہ زدہ عموم خلایق را از خوان احسان خود کامیاب گردانیدند و چون این ولایت با سعادت در منزل شیخ دانیال کہ از مشایخ وقت در صلح و تقوی متمسک بود

بجای

شرف و قوت یافته بود شاهزاده مجتهد قدم صاحب اقبال بر شاهزاده دانیال نام نهادند و بعد از فراغ کار  
در این مقام از مجلس سرور و سروریت غریمیت ازان گل زمین برافراشته نهم جمادی الاول ظاهر ناگور  
مسکری یون گردید و چهارده روز در آن منزل بجهت سرانجام سپاه توقف فرمودند و از آنجا نهضت  
نموده بنواحی میرنده رسیدند اتفاقاً درین منزل خبر رسید که چون میر محمد خان بنواحی سرورهی رسید راجه سرور  
اطهار اطاعت و بندگی نموده چنانکه کنس از راجپوتان خود را بطریق ایلی گری بخدمت میر محمد خان فرستاد و چون  
ایلیچیان بخدمت خان درآمدند مدعیات خود را بعرض رسانیدند و جوابی که موافق مقتضای وقت بود شنیدند  
میر محمد خان ایلیچیان را خلعتها لطف نمود و آن رخصت که قاعده اهل هندست بدست خود میدادند یکی ازان  
بیباکان جمدهری بر سینه خان زد که پشت شانده سر بر کرد و درین وقت با در خان نام جواسی از نوکران میر محمد خان  
که در پس سر خان ایستاده بود و الحال در سلک امر انتظام دارد پیش دوید و آن راجپوت را گرفته بر زمین  
و محمد صادق خان که پهلوی خان نشسته بود بر بسته بزخم خنجر آن ملعون را بقتل آورد چون خبر بعرض حضرت خاقان  
کشورستان رسید همان روز لشکر خان میر بخشی را بر سرش میر محمد خان فرستاده روز دیگر کوچ فرمودند و صادق  
و دیگر امر ارجحان طلبید زخم خان را زدند و بعضی اقبال با دشاهی آنچنان زخم غیبت در پانزده روز انقیام  
چنانچه مشارالیه ترکش بمیان بست بر اسب سوار شد و حضرت خلیفه الهی بکوچ متواتر مراحل طی نموده بستم حاد التا  
بشکر مستلای ایلیچ گشته بود چون سرور رسید همیشه در نفر راجپوت در تجمانه و هفتاد نفر در منزل راجه سرورهی قرار  
مردن داده ایستادند و حسب حکم بهامتناع در محله بقتل سپیدند و دست محمد پسر تانار خان در منزل لیه شهادت  
یافت و درین منزل راسی اقلیم کشای بهان تقاضا نمود که یکی از بنندگان درگاه را بجز و بهیو برتین فرمایند تا آن  
که حد را مضبوط داشته باشد راه گزات را روان دارد که از رانانگانا بکسی فرامحت نرسید و قرعه این خدمت بنام  
رایسنگه بیکانیر برآمده جمعی کثیر از ملازمان درگاه با او همراه نموده فرامین با مراد جاگیر داران انصوبه شرف  
صدور یافت هر گاه رایسنگه بخدمتی متوجه شود بکوچک او حاضر شوند و در ایات عالی از سرورهی کوچ بر کوچ متوجه  
پن نمر و اله شد چون بقصبت و سیه که بست گروهی پن بست رسیدند خبر رسید که پسران شیرخان فولادی  
سپاهی و عیال خود را گرفته بجانب ایدر میروند حضرت خلیفه الهی راجه مانسنگه را بانوحی آراسته بتعاقب ایشان  
فرستادند و غره جب سنده ثمان و شمانه ظاهر بن مسکرفر زمین گشت و کیفیت در این مقام توقف فرموده حراست  
و حکومت آن ناحیه را بسید احمد خان باره که بصفت شجاعت و شهامت و کثرت اعوان و انصار از سادات  
هندوستان ممتاز بود تفویض فرمودند و درین منزل راجه مانسنگه آمده غنیمت بسیار بدین ماند با افاغنه  
آورد و بنظر اقدیس در آورد و در ایات جهانگشای متوجه احمد آباد گشت شیرخان فولادی که بر سر احمد آباد فرست

مدت ششماه اعتماد خانرا محاصره داشت از شنیدن توجیه رایات جهانک شای بطرفی گنجیت و بهنورد و منزل  
ازین نهضت نفرموده بودند که سلطان مظفر ولد سلطان محمود گجراتی که اعتماد خان اورا دائم میقد و محبوس  
سیداشت چنانچه تفصیل احوال او در طبقه گجرات سمت گذارش خواهد شد بمرافقت طلیعه فتح فیروزیه  
باستقبال موکب ظفر و بهروزی برآمده یکشنبه نهم حجب بسعادت عقبه بوسی مشرف گردید و روز دیگر اعتماد خان  
حاکم احمد آباد و میرالوتراب و سید حامد بخاری و اختیار الملک ملک الشرق و وجیه الملک الخ خان حبشی  
و جوهر خان حبشی و دیگر امرا و سرداران گجراتی که تفصیل اسامی ایشان بطویل می انجامد مشرف زمین بوس  
استعداد یافتند و هر یک از امور خالت و استعداد خود پیشکشها لائق در نظر اشرف گذرانیدند و اعتماد خان تقالید  
شهر احمد آباد را علاوه پیشکش خود ساخته اظهار نیکو خدستی و خلوص عقیده نمود سه هر طرفه کاخ را و در نهاد و فتح و  
در دولت کشاد و خاک درش بر سر شانان سزااست به خاک بران سزناش هواست و چون مقربان در گاه آثار  
نفاق و عدم اتفاق از سواد پیشانی امراء حبش دریافته این معنی را بعرض اشرف رسانیدند حضرت خلیفه الهی با وجود  
کمال وقوف بر خون و نهره الهی که همواره قرین و همین غرائم باد شاه ست از روی احتیاط سرداران حبشی را  
بمقتدان در گاه سپرده متوجه احمد آباد گردیدند و در جمعه چهاردهم حجب کنار دریای احمد آباد معسکر اردوی همایون  
گشت و خطبه بنام نامی حضرت خواندند و جمهور خلافت متوطنان سواد اعظم احمد آباد تقدیم استیصال نمودند  
بلوازم دعا و ثنا قیام نمودند و بتاریخ هشتم حجب سید محمود خان بارهه و شیخ محمد بخاری دهلوی مخدرات سرپرده  
غفت را بپایه سریر اعلی آوردند و همین تاریخ جلال خان بچی که نزد انا برسالت رفته بود و مشرف پایوس مشرف  
گشت و چون بابر هم حسین مرزا و محمد حسین مرزا ولایت بروج و بروده و سورت را که بقلب متصرف شده رایت  
مخالفت برافراخته بودند برای اقلیم آرامی چنان اقصا نمود که عرصه ولایت گجرات را از غبار فساد این گروه  
بالکلیه صفائی سازند و بحجت ایفاء این اراده روز و شبانه دوم شعبان از کنار دریای احمد آباد بجانب  
کنبایت کوچ فرمودند و اعتماد خان و دیگر امرای گجرات بوسیله ارکان دولت بحجت سرانجام خود حضرت  
دوسه روزه حاصل نموده در احمد آباد توقف نمودند و درین فرصت اختیار الملک که عمده امرای گجرات بودند  
شب چهارشنبه چهارم شعبان از احمد آباد گنجیت بطرف احمد نگر و ایدر رفت چون اعتماد بر امرای گجرات ماند  
اعتماد خان حواله شهباز خان کنبو فرمودند و روز جمعه ششم شعبان به بیت در کنبایت نزول اجلال  
اتفاق افتاد بعد از سیر و تماشای دریا سوره شور روز پنجشنبه دوازدهم شعبان از کنبایت کوچ کرد و چهارم  
ماه کوزطاب بر قصبه بروده معسکر همایون گردید درین منزل بر تو خاطر آفتاب اشراق بنظم همام آفاق انداختند  
عنان حکومت و حراست ولایت گجرات عموماً و از سلطنت احمد آباد خصوصاً بناقت ابر میرزا عزیز محمد

بسیار

کوکلا سٹ ملقب بجان عظم نفویض فرموده خصیت انصاف ارزانی داشتند ذکر فرستادن امرای محاصره قلعه  
 سورت بعد از خصیت عظم خان رازی عالم آرای غریمیت نسیم سورت که مقروما من مزرایان نموده بو پیش  
 از خود سید محمود خان باره و شاه قلیخان محرم و خان عالم و راجه بکو تیداس و کنورمانسنگه و فاضل خان دوست محمد  
 و بابا دوست و اسلم خان کاکر و پابنده محمد خان مغول و مرزا علم باو شاسه و جمعی دیگر را بدفع محمد حسین مرزا  
 که در قلعه سورت بود فرستادند و روز دیگر که هفدهم شعبان باشد یک پیر از شب گذشته بود که سنیان  
 اخبار بعضی رسانیدند که چون خبر توجہ ریایات عالیات در قلعه بروج بابر ابراهیم حسین مرزا سید رستم خان  
 رومی را بقتل آورده از غایت غرور استکبار از پشت کردهی اردوی معلما گذشته میخواهد که عبارفتنه و فساد  
 برانگیزد و بجموع استماع این خبر آتش غضب باو شاه ای التهاب یافته بهما نساعت خواجه جهان و شجاعت خان  
 قلیج خان و صادق خان را خصیت و رخصت شاهزاده کامگار سلطان سلیم تعین فرموده بذات اشرف  
 بگو شمال ابراهیم حسین مرزا متوجه شدند و ملک الشرق گجراتی را که از راه صاحب و قوت بود در رکاب ظفر نیا  
 گرفته شهباز خان میر بخشی را بختیاج تجیل فرستادند با سید محمود خان و شاه قلیخان محرم و دیگر امرای که به تخیر قلعه  
 سورت نام فرود شده بودند بمواکب همایون ملحق گردانند و پاره ازان شب را که روز دیگر سمنده عالم نور و در حوض  
 آن گروه بی عاقبت قطع مسافت نمود و چون شب رسید حضرت خلیفه الہی با چهل سوار بکنار آب مندرے  
 رسیدند و در انظر آب در قصبہ سرنال ابراهیم حسین مرزا فرود آمده بودند بندگان در گاه مقربان بارگاہ از  
 استماع این خبر شروع در صہبانوشیدن کردند و متقارن اینحال سید محمود خان باره و شاه قلیخان محرم  
 و خان عالم و راجه بکو تیداس و کنورمانسنگه و سلیم خان کاکر و علی خان و بابا خان قاقشال حاجی یوسفخان  
 و دوست محمد و بابا دوست و رایسال درباری و بروج ولد سرحن و جمعی دیگر ابلغار نموده شرف موافقت و  
 دولت موافقت دریافتند و کنورمانسنگه با ستم غا و التماس تنگنفل حد متکاری ہراول گردید با وجودیکہ  
 مجموع بندگان در گاہ از حد نفر تجا و زینب و ند حضرت خلیفہ الہی بے تامل و تحاشی جنگ جهان فرورادر  
 دریا انداختند از آب گذشتند و ابلہیم مرزا با آنکہ ہزار سوار بخواہد بہرہ داشت ازین جرأت و جسارت متوطن شد  
 کہ حضرت بذات اقدس اقدس مقدس شریف و از ند علی الفور کمل و مسلح شدہ براہ دیگر از سرنال برون قوت  
 باہنگ جنگ مردم خورا توڑک مینمود و چون از کنار آب مندرے تا دامن قلعه شکستگی بسیار و ہمت  
 کنورمانسنگه و جمعی کہ در خدمت ہراول نام فرود شدہ بودند براہ دیگر افتادند و حضرت اعلیٰ کہ از راہ قریب بدر واہ  
 کہ بطرف آبست رسیدند و زین اثنا بی دولت چند ازان گروہ خون گرفته در کوچہ بند بجانہ بجان در آمدہ بہنگ  
 ایستادند مقبول خان غلام قلمان دوران روز پیش حضرت میگشت تیغ انتقام از نیام آخریکہ را بر خاک ہلاک



انداخته و چند کس را مجروح ساخته و درین هنگام معلوم حضرت شد که ابراهیم حسین مرزا از قصبہ سرنال بیرون  
امر عالی نفاذ یافت که سپاہ زرخواہ از دیوار پشت بیرون رفته متعاقب شکاری پروازند فوج منصورہ  
چون از دیوار پشت بفضای صحرا رسید و تقارب صفین دست داد ابراهیم حسین مرزا از تانارخان قاقشال  
و جمعی تیر انداز کہ بخدمت او قچی گرمی مقرر شدہ بودند حملہ آورده و خیلکے راہ دو آیند و بندہای درگاہ ہر یکے نقد  
جانرا برکت اغلاص نہادہ پروانہ وار خود را بر آتش حرب زدہ تر دو است بہا و رازہ نمودند و جمعی کثیر را از ہر طرف لہذا  
بر خاک ہلاک انداختند و بوقت ولدر اوج بہار مل کہ از جوانان مردانہ بود ہر فوج غنیمت تاختہ کشتہ شد و مخالفان ازین  
استقامت تمام حاصل نمودہ حملہ دیگر آوردند و بحسب اتفاق فوج مذکور منصور و زمین قلبی ایستادہ بود کہ سہ سو  
پوستہ بیکدیگر نمی توانستند ایستاد و از ہر دو طرف آتر زمین زقوم زار بود چون حضرت از کمال شجاعت  
در پیش ایستادہ بود و راجہ بکویتداس ہمعنان بود سہ سوار بید دولت پیش تاختہ یکی براجہ بکویتداس متوجہ شد  
چون بوتہ زقوم حائل بود راجہ بر رکاب ایستادہ ہر چه حوالہ او نمود و آن بیعاقبت زخم گران یافتہ با کشت  
و آن دو مخدول دیگر حضرت حمد آوردند آنحضرت بذات اقدس متوجہ شدند مخاویل تاب حملہ کہ گویہ راطقت  
آن نباشد نیاوردہ رو بگریز نہاد و نپیت گاہ دنیا بکنتہ چون صد سناہ بہ ملک ستانند ترا ز ہر ماہ ۴ و  
درین هنگام مقبول خان غلام و سرخ بدخشی خود را با آنحضرت رسانیدند آنحضرت ہر دو را بتعاقب آن دو کس  
فرستادہ منتظر ہوب راج فتح و نصرت مینمودند و فوج منصورہ از معاینہ این امر باطل نقد جانرا برکت ایثار نہاد  
از ہر طرف تاختند و ابراهیم حسین مرزا خاک ادا بر برفرق روزگار خود بچند راہ فرار پیش گرفت و بہادران ہر دو از نا  
پارہ راہ تعاقب نمودہ چند کس دیگر را بجاک ہلاک انداختند و چون تاریکی شب اصناف تاریکی بخت آن گروہ گروہ  
امر عالی نفاذ یافت کہ دلاوران از تعاقب آن برگشتہ روزگار متقاعد شوند ابراهیم حسین مرزا با چندین جان بسلامت  
برودہ از راہ احمد نگر بطرف سر وہی رفت و آنحضرت در قصبہ سرنال قرار گرفت و مراسم شکر اکی بتقدیم رسانیدند و  
ہر کس کہ درین یورش توفیق خدمتگاری یافتہ بود بمریدالتفات داز دیا و منصب و جاگیر سرفراز شد و روز دیگر فوج  
فتح و نصرت متوجہ اردوی معللا گردیدند و پیش از خود سرخ بدخشی را کہ درین یورش خدمات پسندیدہ از و لظہور  
آمدہ بود برسانیدن اخبار فتح بخدمت شانہ زادہ فرستادند سرخ چون خبر فتح رسانید از شانہ زادہ و حضرت سرار  
عفت و امرا و ارکان دولت چندان رعایت یافت کہ تا آخر عمر بی نیاز بود و منوکب اقبال شب ہا شب  
ہر دم شعبان بعد از انقضای یک پہ از شب در ظاہر قصبہ بڑوہ بار دوی بزرگ طلق گشت در روز دیگر راجہ  
کویتداس کہ درین معرکہ کرا تار شجاعت و شہامت از و لظہور آمدہ بود علم و نقارہ مرحمت فرمودند و ذکر نصرت  
خلیفہ حضرت اکی بجزم شیخ قلعہ سورت حصاریت مختصرا ما بنایت متین و استوار از